



حسن عباسی حسین آبادی^۱ | مفهوم خدا در اندیشه کندی *

چکیده

کندی نخستین فیلسوف مسلمانِ معاصرِ معتزله است که در دوران نهضت ترجمه، آثار مختلفی را از زبان یونانی به عربی ترجمه کرده بود. تلقی کندی از متافیزیک با الهیات گره می‌خورد به نوعی که در تعریف موضوع فلسفه، آن را دانش به حقیقت و علل می‌داند و از آن با رویکرد الهیاتی بحث می‌کند. بر این اساس، مسئله این نوشتار بررسی تلقی کندی از مفهوم خداوند است و نویسنده می‌کوشد حدود استقلال اندیشه او از اندیشه یونانی و تأثیر رویکرد اسلامی و قرآنی درباره مفهوم خدا را روشن کند. بنابر تعریف کندی از فلسفه اولی، خدا در فلسفه کندی چه جایگاهی دارد؟ آیا خدای کندی، خدایی فلسفی متأثر از نگاه اسلامی - قرآنی است یا خدایی متأثر از نگاه یونانیان می‌باشد؟ خدا برای کندی در موضوع فلسفه چه به‌عنوان علت و چه به‌عنوان حق، جایگاهی مهم دارد. نگاه فلسفی کندی و تعریف او از فلسفه، تاحدی متأثر از یونان و رویکرد اسلامی است. «حق» و «واحد» دو مشخصه خدای قرآنی در کندی و «انیت محض» و «علت نخستین» و «فاعل نخستین» نیز مشخصه‌های خدای فلسفی و متأثر از یونان در نگاه کندی است. در اینجا با توجه به تعریف فلسفه اولی و موضوع آن نزد کندی به بررسی مفهوم خدا می‌پردازیم.

واژگان کلیدی: مفهوم خدا، کندی، فلسفه، وجود، حق.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۰/۲۹ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۶/۲۰

Abasi.1374@yahoo.com

۱. دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه پیام نور ایران



افلاطون در جمهوری کتاب ششم و هفتم از «خیر» (افلاطون، ۱۳۸۰: ۵۰۹) در پارمنیدس از «واحد» (افلاطون، ۱۳۸۰: ۱۳۷) و در تیمائوس از «صانع» (افلاطون، ۱۳۸۰، ۳: ۳۱-۳۰) و ارسطو در متافیزیک از «محرک لایتحرک» (ارسطو، ۱۳۸۴، ۱۰۷۲: آ: ۲۵-۲۰) و «فکر فکر» (همان، ۱۰۷۲ ب: ۳۰-۱۵) و افلوطین در اننادها از «واحد» و «فراوجود» سخن گفته‌اند که الهی دانان این مفاهیم را با «خدا» یکی تلقی کرده‌اند. در جهان اسلام پیش از کندی فرقه‌های فکری متعددی وجود داشته که مسائل و دغدغه فکری آنها بسته به متن دینی‌شان بحث از خدا و صفات او و مباحث کلامی دیگر بوده است. کندی (۱۸۵-۲۶۵ ه.ق) از نخستین اندیشمندان اسلامی و مترجم بعضی از آثار از زبان یونانی به عربی بوده که به همین مناسبت با متن و زمینه فکری یونانیان آشنایی داشته است. او فلسفه را نسبت به علم الهی منسوب به پیامبران، دانش و صنعتی بشری دانسته که به شناخت حقیقت در حد و توان آدمی می‌پردازد و در تعریف فلسفه مفاهیمی مانند «حق» و «علت» را برجسته می‌کند. کندی در اندیشه فلسفی از یکسو در مواجهه با یونان و از سوی دیگر در مواجهه با رویکرد اسلامی-قرآنی قرار داشت. مسئله پژوهش حاضر بررسی جایگاه خدا در تعریف فلسفه توسط او و دست یافتن به مفهوم خداوند است؛ براین اساس لازم است تعریف فلسفه نزد کندی را بررسی کنیم تا از این طریق ربط آن به الهیات را دریابیم و در نهایت سپس به بررسی مفهوم خدا پردازیم. پرسش اصلی این است که جایگاه خدا در موضوع فلسفه اولی کندی چیست؟ و او از مفهوم خدا چه تلقی دارد؟ تا چه حد در این مسئله مستقل بوده و اثرپذیری او از اندیشه یونانی یا اسلامی و قرآن در چه مواردی بوده است؟ ابتدا به بررسی فلسفه اولی نزد کندی می‌پردازیم، سپس مفهوم خداوند را نزد او در قالب عبارت‌های مختلف فاعل نخستین، حق، وجود و علت تبیین می‌کنیم.

۱. موضوع فلسفه اولی

کندی در تعریف فلسفه می‌گوید:

برترین صناعات انسانی از جهت منزلت و شریف‌ترین آنها از حیث مرتبت، صناعات فلسفه است که تعریف آن عبارت است از: علم به حقایق اشیاء به قدر توانایی انسان؛ زیرا مقصود فیلسوف در علمش رسیدن به حق و در



عملش، عمل به حق است، نه فعل و عمل دائمی؛ چه زمانی به حق رسیدیم باز می‌ایستیم و فعل پایان می‌پذیرد،

اما ما به خواسته‌های خود از حق، بدون علت دست نمی‌یابیم. (کندی، ۱۹۷۸: ۲۵؛ همو، ۱۳۸۷: ۷)

او در این مطلب «حق» را وارد موضوع فلسفه می‌کند و برای دست یافتن به آن از «علت» نیز بهره می‌گیرد. آیا خدا از مصادیق «حق» و «علت» نزد کندی است یا خیر؟ کندی معتقد است بالاترین و شریف‌ترین هنر انسان، هنر فلسفه است که آن را به کسب معرفت ماهیت حقیقی اشیاء تا آنجا که برای انسان ممکن است، تعریف می‌کند. هدف فیلسوف با توجه به معرفتش، دست یافتن به حقیقت است تا آنجا که به‌طور حقیقی عمل کند. او دلیل شرافت و بالاتر بودن فلسفه را چنین بیان می‌کند: «معرفت علت نخستین حقیقتاً «فلسفه اولی» نامیده می‌شود، چون از حیث شرافت، جنس و معرفت و نیز در زمان، اول است.» (کندی، ۱۹۷۸: ۲۵) شریف‌ترین بخش از فلسفه و بالاترین مرتبه، فلسفه اولی است، یعنی معرفت حقیقت نخستین که علت همه حقایق است؛ زیرا معرفت علت، شریف‌تر از معرفت معلول است، معرفت ما به هر امری تنها زمانی کامل است که به علت آن دست یابیم.

کندی نیز مانند ارسطو فلسفه اولی را مطالعه درباره برخی مبادی و علت‌ها تعریف می‌کند. اما برای کندی مراد از علت، علت نخستین می‌باشد؛ براین اساس برای او موضوع فلسفه اولی، العلة الاولى است که واحد و علت هر حقیقی است. منظور از واحد و علت هر حقیقی، شناخت خود خداست که کندی آن را «حق اول» و «علت کل حق» می‌نامد. پس متافیزیک نخست با خدا که علت نخستین است سروکار دارد، بنابراین همان مسائل الهیات، مطالعه خدا را بررسی می‌کند. (Pormann, 2015: pp. 3-4)

فلسفه از نظر کندی دانستن حقیقت است و حقیقت همان علیت و وجود است. کندی در برخی نکات از نظر ارسطو عدول می‌کند و فلسفه را صنعتی «انسانی» در مقابل نبوت به عنوان صنعت «الهی» قرار می‌دهد. (Adamson, 2007: p. 76) در فن اول فلسفه اولی - که فلسفه را با متن پیامبر مقایسه می‌کند - رابطه دین و فلسفه در

دیدگاه کندی دوباره جایگاهش را خواهد یافت. (Gracia, Noone, 2002: p. 134)

کندی کلامی‌ترین فیلسوف اسلامی است از یکسو به دلیل اینکه خدا را در موضوع فلسفه، در تعریف و هدف فلسفه قرار می‌دهد؛ از سوی دیگر بررسی حقیقت را با علم ربوبی و علم وحدانیت و علم فضیلت یکی می‌کند و از آن



به رابطه فلسفه و دین می‌رسد و تلاش فلسفی را همان رسالت پیامبران می‌داند. می‌توان گفت او با این تلقی از فلسفه در رابطه دین و فلسفه و نیز یکی کردن و همپوشانی این دو با هم، کلامی‌ترین فیلسوف اسلامی است.

کندی مسائل مابعدالطبیعی و گاهی طبیعی را در دل الهیات مطرح کرده و مسائل مابعدالطبیعه مانند امور عامه را در دل مابعدالطبیعه به معنی الاخص و مباحث خدا و خداشناسی بحث کرده است. تفکیک تقدم و تأخر میان مابعدالطبیعه عام و خاص - که در اندیشمندان بعدی دیده می‌شود- در کندی وجود ندارد، وی بحث‌های عام مابعدالطبیعی را در بحث‌های الهیاتی درهم تنیده است؛ بحث علل چهارگانه و بحث قوه و فعل، بحث تناهی اجسام و بحث واحد و فاعل نخستین را در فلسفه اولی مطرح کرده است، بدون اینکه به تقدم و تأخری که فلاسفه بعدی میان امور عامه در مابعدالطبیعه عام و بحث‌های الهیات در مابعدالطبیعه خاص مطرح کرده‌اند، توجه کرده باشد. فلسفه نزد کندی بحث از خدا است که علمی بشری است و با کنکاش و تلاش انسان پاسخ‌گویی مسائل و بحث از خدا می‌شود.

بنابراین برای بررسی مفهوم خدا برحسب فلسفه اولی، باید مفاهیمی که بیان‌گر مفهوم خدا هستند یعنی حق، اثیت نخستین، علت نخستین، فاعل نخستین، واحد نخستین، و خالقیت بررسی شود. به دلیل درهم تنیدگی بحث «حق» و «علت» و «اثیت» در دیدگاه کندی و به دلیل اینکه در تعریف فلسفه اولی «حق» و «علت» باهم مطرح شده است، ابتدا «حق»، سپس «اثیت» و «علت» را بررسی می‌کنیم.

۲. خدا به مثابه حق

کندی در تعریف بالا از فلسفه، هدف و مقصود فلسفه را تشبیه شدن به حق می‌داند. «حق» در فلسفه کندی ریشه قرآنی دارد و وی در آغاز فلسفه اولی از «الحق» سخن می‌گوید و در رساله «فی فاعل حق اول» و در فن چهارم فلسفه اولی بحث واحد بالحق، از مفهوم «حق» برای تبیین فاعل و واحد برای خداوند استفاده می‌کند. بر این اساس «حق» را به عنوان مفهومی مشیر به خداوند بررسی می‌کنیم.

حق نزد کندی دو معنای «وجودی» و «معرفت‌شناسانه» استفاده می‌شود. حق به معنای وجود مطلق، وجود بالفعل و به معنای صدق، قول یا اعتقادی که مطابق با واقع باشد را حق می‌نامند. (حبیبی، ۱۳۹۴: ۳۰) کاربرد حق نزد کندی در معنای «وجودی» است؛ چنان‌که از تعریف فلسفه نزد کندی برمی‌آید: «علم به حقایق اشیاء به قدر توانایی



انسان.» کندی حق بودن را نه تنها در «نظر» و مباحث نظری، بلکه در عمل نیز لحاظ می‌کند؛ چنان‌که می‌گوید: «مقصود فیلسوف در علمش رسیدن به حق و در عملش، عمل به حق است.» از طرفی نیز به‌طور اختصاصی «حق» را به «انیت» ربط می‌دهد؛ «حق»، علت وجود و پلیداری در هر چیزی است؛ «زیرا چیزی که دارای انیت می‌باشد، دارای حقیقت است. پس ناگزیر حق برای انیت‌های موجود، وجود دارد.» (کندی، ۱۹۷۸: ۲۴؛ همو، ۱۳۸۷: ۷) براساس این تعریف کندی از فلسفه و ربط عمیق موضوع فلسفه با «حق»، فهم مفهوم حق در فلسفه کندی بسیار اهمیت می‌یابد. مواردی که برای معنای حق و جایگاه حق در این متن آمده است در جهات مختلف است: ۱. از جهت شناخت نظری حقیقت اشیاء که فلسفه، دانشی است که به شناخت حقایق اشیاء می‌پردازد. ۲. از جهت عملی چون فیلسوف هم در علم و هم در عملش حق را لحاظ می‌کند؛ ۳. وجودی در معنای علت وجود و پلیداری در هر چیزی؛ در معنای وجود و انیت؛ خدا.

کندی در تعریف فلسفه اولی به‌عنوان برترین بخش فلسفه، موضوع فلسفه اولی را «علم به حق اول که علت هر حقی است»، معرفی می‌کند. علم به علت، برتر از علم به معلول است و ما در صورتی علم کامل به هر یک از معلولات خواهیم داشت که بر علت، احاطه علمی داشته باشیم. (کندی، ۱۳۸۷: ۷) «حق غیر از علت نیست و علت وجود هر چیزی و ثبات آن حق است؛ زیرا هرآنچه برای او انیتی است، برای او حقیقتی وجود دارد؛ پس حق به ناچار و ضرورتاً موجود می‌باشد و برای اثبات، موجود است.» (کندی، ۱۹۷۸: ۹۷)

کندی به جای مبادی حقیقی ارسطو لفظ «حق» را قرار می‌دهد. لفظ «حق» برای کندی بیانگر «الله» در قرآن است و حق یکی از اسماء الهی می‌باشد؛ زیرا در بحث فاعل حق می‌گوید فاعل حق واحد همان «الله» است و فعل او ابداع می‌باشد. (همان: ۱۳۱)

بنابراین حق، مفهومی عام است که هم به‌عنوان مفهومی قرآنی بر «الله» و همچنین بر علت اولی و هم بر حقایق اشیاء اطلاق می‌گردد و هم به علم و هم به عمل مربوط می‌شود. در واقع حق برای امور نظری یعنی شناخت حقیقت و عملی کاربرد دارد و شاید بتوان گفت به‌نوعی بر فضیلت که کندی از آن نیز برای تعریف فلسفه بهره می‌گیرد، مربوط شود.

پس از کندی معنای حق در فلسفه فارابی و به تبع آن ابن‌سینا گسترده‌تر شد و بر معانی زیر اطلاق گشت:



۱. قضیه‌ای که مطابق با واقع است؛ ۲. شیء بالفعل؛ ۳. شیء ثابت دائم؛ ۴. شیء ثابتی و دائمی که وابسته به غیر نیست. حق به هر چهار معنا و اصطلاح بر حق تعالی صادق است. در معنای اول وقتی می‌گوییم اللّهُ موجود، این قضیه حق می‌باشد، یعنی مطابق با واقع است، اما معنای دوم به این اشاره دارد که خداوند، موجود بالفعل است، در معنای سوم، خداوند موجودی ثابت است که برطرف نمی‌شود و اما معنی چهارم به این دلیل به کار می‌رود که او وابسته به غیر هم نیست. (منتظری، ۱۳۹۴، ۱: ۳۵۲)

کندی فلسفه را شناخت حقیقت می‌داند، او برای توصیف خداوند از واژگان متعددی بهره می‌گیرد؛ از جمله «حق»، «علّت»، «خالق»، «فاعل نخستین». بر این اساس موضوع فلسفه برای کندی هنوز «موجود به‌ماهو موجود» نیست. او از حقیقت و علل و مبادی نیز برای موضوع فلسفه سخن گفته است. شاید بتوان گفت موضوع فلسفه، خداشناسی است؛ زیرا خدا را نیز حق و علّت فاعلی معرفی می‌کند.

۳. خدا به‌عنوان ائیت نخستین

اصطلاحات فنی که بیان‌گر «وجود» نزد کندی است؛ «ائیت»، «کون»، «هویت»، و «ایس» می‌باشد. به نظر می‌رسد کلمه «هویت» و «ائیت» در فلسفه کندی یکی و مترادف باشند. بیشتر هویت و ائیت به‌عنوان مترادف کلمه یونانی *onta* به‌کار برده می‌شود. هویت و ائیت در دیدگاه کندی اصطلاحات فنی برای *einai* و *on* در همه متون می‌باشند. کندی ریشه کلمه ائیت را *on* که در زبان یونانی به معنی وجود و موجود است، دانسته و «ان» در لغت عربی تأکید و تقویت وجود است. ائیت همان بودن چیز موجود با وجود است و فارابی می‌گوید معنی «ان» ثبات و دوام و کمال و وثاقت در وجود و در علم به شیء است و «اون» یونانی دارای تأکید بیشتر است و بر کامل‌ترین و ثابت‌ترین و دوام دلالت دارد؛ به این دلیل خدا را با «اون» ممدود به‌او که خاص خداوند است، می‌خوانند و برای غیر از خدا از «ان» مقصور استفاده می‌شود. (کندی، ۱۳۸۷: ۲۶؛ فارابی، ۱۹۷۰: ۶۱)

کندی لفظ «کون» را به معنی «وجود» یا «حدوث» به‌کار می‌برد و لفظ «الاینه» را در دلالت بر آنچه مقابل حقیقت است، برای ماهیت در معنای حقیقت شیء به‌کار می‌برد؛ چنان‌که در رساله «حدود الاشیء و رسومها» فلسفه را چنین تعریف کرده است. (کندی، ۱۹۷۸: ۹۹) وی کلمه اینه را در رساله «فی الإیلبانه عن العله الفاعلیه القریبه»



به کار می برد: *إن الله (هو الإنيه الحق)*. (همان: ۱۰۲) و «آن» عربی بر «وجود» در مقابل ماهیت دلالت دارد.

کندی از کلمه «آیس» و «تأسیس» و «لیس» در فن سوم جزء اول فلسفه اولی و نیز رساله «فاعل الحق اول تام و فاعل ناقص» سخن گفته است. او «آیس» را در بحث از «ازلی» و تعریف و توصیف آن، معادل «وجود» به کار برده و قابل اطلاق بر خداوند می داند. او ازلی را به گونه سلبی توصیف کرده و آن را چیزی توصیف می کند که علت ندارد و برای او موضوع و محمول و فاعل و دلیل، جنس نیست، سپس می گوید ازلی فاسد نمی شود؛ زیرا فساد یافتن تبدیل محمول است نه حامل نخستین و حامل نخستین همان «آیس» است و تبدیل نمی پذیرد. (کندی، ۱۹۷۸: ۱۱۳) اگر لیس باشد و ذاتش لیس باشد، لاشیء و ذاتش نیز لاشیء است و لاشیء بدون علت و بدون معلول است؛ زیرا علت و معلول هر دو بر شیء ای که وجود دارد، اطلاق می گردد. بنابراین او علتی برای پیدایش ذاتش ندارد و لیس، همان علت مطلق است و گفته می شود علت پیدایش ذاتش است و این خلف است، پس لیس ممکن نیست علت ذات خودش باشد و هرگاه لیس باشد، ذاتش لیس است. (کندی، ۱۹۷۸: ۵۹ و ۱۲۳) خدای کندی همه توانی متعالی می باشد که قادر است هستی (آیس) را از نیستی (لیس) پدید آورد. (نتون، ۱۳۹۷، ص ۸۳)

سومین اصطلاح «وجود» نزد کندی، «هویت» است که در بحث خالقیت و علیت و واحد بودن خدا کاربرد دارد؛ در واقع آفرینش و وجودبخشی به موجودات برای او هویت بخشی است. تنها خداست که به عنوان علت، هویت عین ذات اوست و موجودات دیگر هویت خود را از او می گیرند. (مطالعات فلسفی، ۱۳۹۷: ۲۶)

در باره نسبت وجود برای خدا و مخلوقات در کندی سه نکته قابل توجه است:

۱. برای کندی تمایز «آیا چیزی هست» و «آنچه آن هست» یعنی تمایز وجود و چیستی در مورد خدا، ناپدید می شود. خدا چیزی جز وجود نیست، چون او هیچ صفتی متمایز از وجودش ندارد.

۲. «وجود و چیستی» مخلوق، متمایز است، مخلوق، طبیعتی متمایز از وجودش دارد، به طوری که باید وجودش را از چیز دیگری یعنی خدا دریافت کند. (Adamson, 2002: p. 310) کندی به طور صریح در فلسفه اولی برهان می آورد که یک چیز نمی تواند علت وجود خودش باشد. «علت وجود هر چیزی، حق است؛ چون هر چیزی که وجود دارد، حقیقت دارد، به طوری که امر حقیقی به طور ذاتی موجود است، بنابراین موجودات موجود هستند.» (کندی، ۱۹۷۸: ۲۶)



۴. خدا به عنوان علت نخستین

کندی برای اسم خداوند، به جای «الله» در قرآن کریم از کلمه «باری» (خالق) یا علت اولی استفاده می‌کند. کلمه «باری» در قرآن تنها یک بار به کار رفته است. اصطلاح علت اولی، اما فلسفی است و در قرآن نیامده است. رساله «فی الحدود» با تعریف «علت اولی» آغاز می‌شود که مراد کندی از آن خداست. واژگان و اصطلاحاتی که وی به کار می‌برد، فنی و غیرقرآنی است، اما موضع کلامی و الهیاتی او قرآنی است. فلسفه اولی به معنای شناخت واحد حقیقی است و هر چیزی معلول واقعیت قبل از خود و علت واقعی پس از خود است و علت صرف، همان واحد حقیقی است. (نصر، ۱۳۸۹، ۱: ۲۸۹؛ نتون، ۱۳۹۷: ۷۹)

هسته الهیات کندی شامل سه ادعا است: ۱. یک علت یکتا برای همه چیزها وجود دارد؛ ۲. این علت، علت وحدت آنهاست؛ ۳. این علت، خودش واحد است و هیچ جنبه کثرتی ندارد. (Adamson, 2007, p. 51) هر علتی یا ماده یا صورت یا فاعل است؛ یعنی حرکت از آن آغاز می‌شود یا غایتی است که هر چیزی به خاطر آن است. علت غایی یا فوق علت فاعلی است؛ یعنی او را به انجام دادن فعل وا می‌دارد یا خود، همان علت فاعلی است به این معنا که چیزی آن را وادار بر فعل نکرده و علت، فاعل است؛ اما نه به واسطه غیر. پس اگر علت فاعلی موجود نباشد که خود، همان علت غایی است، علت غایی نیز وجود نخواهد داشت. (کندی، ۱۳۸۷: ۱۰۸-۱۰۹)

علت فاعلی یا قریب است یا بعید. کندی در تقسیم علت فاعلی به علت قریب و علت بعید می‌پرسد علت فاعلی بعید برای به وجود آمدن هر کائن و فاسد و هر امر محسوس و معقولی چیست؟ او می‌گوید چنان‌که درباره فلسفه اولی گفتیم، علت نخستین، یعنی خداوند پدیدآورنده کل، تمامیت بخش کل، علت العلل و پدیدآورنده هر فاعل است. (همان: ۱۰۹) در رساله «فی حدود الاشياء و رسومها» نیز درباره علت نخستین چنین آورده است: «علت نخستین، آفریننده و فاعل و تمام‌کننده چیزها و نامتحرک است». (کندی، ۱۹۷۸: ۱۱۳)

او علت فاعلی را «ازلی» می‌داند و در تعریف «ازلی» مفهوم «لبدی» را نیز تبیین می‌کند. مؤلفه‌های «ازلی» بودن عبارت‌اند از: ۱. فنا و فسادناپذیری؛ «ازلی» چیزی است که هرگز نابود نبوده و به هیچ وجه جایز نیست که معدوم شود؛ پس بر هویت ازلی چیزی تقدم ندارد. (کندی، ۱۳۸۷: ۷۲)؛ ۲. نیاز به غیرنداشتن، برای هستی به چیزی دیگر



نیازمند نیست؛ ۳. علت نداشتن و آنچه به چیزی جز خود، نیازمند نباشد، علت ندارد و آنچه علت نداشته باشد، «ابدی» است. (همان: ۱۱۸) برای کندی آنچه هویت می‌پذیرد، ازلی نیست و آنچه ازلی نیست، آفریده (مبدع) است؛ یعنی هویت یافتن آن از علتی است. پس آنچه هویت می‌یابد، مبدع است.» (همان: ۱۱۰)

تبیین ازلیت به نوعی برهانی برای علت بودن خداست. این برهان را با این تقریر نیز آورده‌اند:

جهان حادث است، پس باید محدثی داشته باشد. هیچ موجودی علت ذات خودش نیست. بنابراین هر آنچه نبوده و سپس بوده است، یعنی هر حادثی دارای علتی است که او را حادث کرده و چون جهان، مادی و عالم، جسمانی حادث است، علتی او را باید که آن (علت) خداست. (کندی، ۱۹۷۸: ۱۴۸)

کندی با نگاه ارسطویی به علل چهارگانه، بررسی علل را موضوع فلسفه دانسته و برای او علت نخستین یا علت العلیل، خداوند می‌باشد که خالق است و علتی او فاعلی است، در واقع او بر علت فاعلی و فاعلیت علتی برای علت نخستین تأکید دارد که بتواند ایجاد کند و خالق باشد.

۵. خدا به مثابه فاعل نخستین

«فعلیت» اصطلاحی در متافیزیک ارسطو و یکی از معانی وجود نزد ارسطو است که در توماس آکوئینی نیز بر وجود اطلاق می‌گردد. فعلیت نزد ارسطو از فعل مشتق می‌شود و به معنای «کمال تحقق» است. (ارسطو، ۱۳۹۰، ۱۰۴۷؛ الف: ۳۰) استفاده ارسطو از فعل برای وجود به تلقی او از وجود باز می‌گردد؛ موجود بالفعل به امر متحقق اشاره دارد. (کاکایی، عباسی حسین‌آبادی، ۱۳۹۷: ۳۳) در فلسفه کندی از فاعلیت بحث شده است، اکنون پرسش این است آیا فاعلیت در فلسفه کندی را می‌توان به فعلیت بازگرداند؟ آیا می‌توان گفت این اندیشه که وجود، فعلیت است، بنای بحث از خدا به عنوان «فاعل» یا «فاعل نخستین» نزد کندی است؟ چنین فهمی از خدا به عنوان فعلیت محض با افلوپین عربی یا مؤلف اثولوجیا بیگانه نیست. برای فهم معنای «فاعل نخستین» و نسبت آن با «فعلیت» مؤلفه‌های آن را بررسی می‌کنیم.

کندی هم فاعل و هم فعل را دارای اقسامی می‌داند و اقسام فعل را برحسب فاعل‌ها بیان می‌کند. او فاعل را به دو فاعل حقیقی و مجازی تقسیم کرده؛ چنان‌که در تقسیم واحد نیز آن را به حقیقی و غیر حقیقی تقسیم می‌کند، اینجا نیز



از فاعل حقیقی سخن می‌گوید. فعل فاعل حقیقی ایجاد اشیاء از عدم است، بدون اینکه خود فاعل از فعل اثر بپذیرد و چنین فاعلی، خداوند می‌باشد و فعل او ابداع است و دیگر فاعلی که مبدع و مخلوق است، منفعّل از فاعل حقیقی است، براین اساس به او فاعل مجازی می‌گوید. (کندی، ۱۹۷۸: ۱۳۵-۱۳۴) کندی در این متن خدا را «فاعل» خوانده است؛ در هیچ بخش قرآن به‌طور مستقیم خدا «فاعل» خوانده نمی‌شود، اما در همین متن، خدا را «مبدع» نیز می‌داند. در قرآن، خداوند «بدیع» یعنی پدیدآورنده آسمان و زمین دانسته شده است.

کندی درباره «فعل» نیز سخن گفته و اقسامی برای آن بیان کرده است. «فعل حقیقی» نخست، «ایجاد موجودات از عدم» است. «ایجاد از عدم» فعل مخصوص خداوند و همان «ابداع» است. فعل حقیقی دوم «اثر مؤثر در چیزی است که تأثیر در آن واقع می‌شود.» (کندی، ۱۹۷۸: ۱۳۶-۱۳۵؛ همو، ۱۳۸۷: ۷۷)

فاعل حق همان مؤثر در شیء اثرپذیر است، بدون اینکه خود تأثیر بپذیرد. فاعل حق، علت فاعلی معلول‌های خویش است، بدون آنکه هرگز منفعّل شود. فاعل حق که هرگز منفعّل نمی‌شود، تنها باری تعالی، فاعل کل حقیقی است. (همان) باری تعالی حقیقتاً نخستین علت همه مفعول‌های باواسطه و بی‌واسطه است؛ زیرا او فاعل است و هرگز منفعّل نمی‌باشد؛ بلکه علت قریب منفعّل اول است و علت باواسطه مفعول‌هایی که پس از او منفعّل هستند. (کندی، ۱۹۷۸: ۱۳۶)

فهمی که از بحث‌های کندی درباره تقسیم فاعل و تقسیم فعل به‌دست می‌آید، این است که او فاعل حقیقی را در فعل ایجاد معرفی می‌کند و لازمه اینکه فعل او ایجاد و به وجود آوردن از نیستی باشد، این است که او منفعّل نباشد، تحت تأثیر قرار نگیرد و دگرگونی نپذیرد. همچنین در تقسیمی که برای فعل ارائه کرده فعل نخستین را همان ایجاد دانسته و فعل دوم را فعلی که متأثر می‌شود. از این دو تقسیم معنا و مفهوم «فعل» و «فاعل» و نسبت آن با «فعلیت» که در یونان مطرح بوده، به‌دست می‌آید. برای کندی «فعل» و «فاعل» نخستین و حقیقی، بر منفعّل نبودن و درعین حال مؤثر بودن بدون اثرپذیری از غیر تأکید دارد. آنچه منفعّل نباشد، قوه‌ای برای تغییر و اثرپذیری در او نیست و همان فعل محض می‌باشد. بنابراین مراد از «فعل» که کندی را با دیدگاه ارسطو پیوند می‌زند، همان فعل نخستین و دومین نیست، بلکه در همان معنای ارسطویی و در مقابل قوه است.

ارسطو در کتاب یازدهم (کاپا) فصل نهم درباره «قوه و فعل» می‌گوید: «چیزی که فقط بالفعل وجود دارد و چیزی



بالقوه، اما چیزی [هم هست که] هم بالقوه و هم بالفعل». (ارسطو، ۱۳۹۰، ۱۰۶۵؛ ب، ۶-۵) کندی نیز با توجه به این دیدگاه ارسطو، همان دسته‌بندی را ارائه می‌کند که براساس آن اشیاء یا همیشه بالفعل یا همیشه بالقوه هستند؛ یا بالقوه می‌باشند و سپس به فعلیت می‌رسند و آنچه همیشه بالفعل است برآنچه بالقوه است و سپس به فعلیت می‌رسد، مقدم است؛ زیرا علت فعلیت یافتن آن است؛ به دلیل آن‌که هر شیء از قوه به فعل می‌رسد با چیزی به فعلیت می‌رسد که فعلیت یافته همان شیء است. بنابراین هر چیزی که از قوه به فعل می‌رسد، چیزی است که مشمول کون است و اگر چیزی همیشه بالفعل باشد، بالقوه نیست و ذاتی است که مشمول کون نمی‌باشد. بنابراین اموری که خودشان مشمول کون نیستند، علت اموری هستند که تحت کون قرار می‌گیرند. (کندی، ۱۳۸۷: ۱۳۵)

با این تبیین نیز علت فاعلی کندی به «فعلیت» ربط می‌یابد و در واقع ریشه بحث علت فاعلی کندی به «فعلیت» بازمی‌گردد و خداوند به‌عنوان علت فاعلی، فعلیت محض است و فعلیت محض از قوه به فعل نمی‌رسد و مشمول هیچ کون و یا تغییر و شدن نیست و هرآنچه چنین باشد، علت اموری می‌شود که فعلیت محض نیستند و به سبب علت آن به فعلیت می‌رسند. بنابراین نگاه او به «فعلیت» و دسته‌بندی قوه و فعل برگرفته از ارسطو است.

کندی بحث فعلیت را با فاعلیت گره می‌زند و با به‌کارگیری مفهوم فاعلیت به کون و پیدایش موجودات می‌پردازد. کندی فعل خلاق خدا را به‌عنوان صدور یگانگی به اشیاء محسوس توصیف می‌کند. خداوند مبدأ و منبع وحدت در اشیاء مخلوق است، بنابراین وحدانیت، صفتی ایجابی است. او خدا را از اشیاء مخلوق متمایز می‌کند به این بیان که خدا «فاعل حقیقی» است؛ درحالی‌که معلول‌های او فاعل بالمجاز یا استعاره هستند. خدا عمل می‌کند بدون اینکه وجود بر او تأثیر بگذارد. کندی اصرار دارد که خدا حقیقتاً فاعل است و تنها فاعل حقیقی است؛ زیرا تنها خدا عمل می‌کند و اصلاً منفعل نمی‌شود. فاعل بالحق یا حقیقی فاعلی است که اثری انجام می‌دهد، اما اثر نمی‌پذیرد. این فعلی که اثری از مؤثر دریافت می‌کند، معلول فاعل است. بنابراین فاعل حقیقی، خالق است و سازنده جهان و ستایش

مخصوص اوست. (Mcginnis, Reisman, 2007: p. 22)

خالق که متعالی است در حقیقت علت نخستین برای همه این معلولات می‌باشد و یا از طریق یک واسطه درونی یا بدون یک واسطه درونی، علت است، چون او فاعلی است که تحت تأثیر قرار نمی‌گیرد و علت نزدیک برای



معلول نخستین می‌باشد. (Adamson, Pormann, 2015: p. 74) فاعل حقیقی نخستین کامل است.

۶. خدا به مثابه واحد نخستین

پرسش این است که «واحد» و «یگانگی» از کجا وارد فلسفه کندی شده است؟ آیا مفهومی یونانی و نوافلاطونی است یا وی با توجه به اندیشه اسلامی از واحد بودن خدا بحث کرده است؟ کندی در تبیین بحث «واحد» تقسیماتی برای آن ارائه می‌دهد و واحد را به «واحد حقیقی» و «واحد مجازی یا استعاری» تقسیم می‌کند. خدا واحد است و از هیچ جهتی کثیر نمی‌شود، بنابراین خدا ذاتاً واحد است و واحد بودنش «بالحق» است، در حالی که همه مخلوقات دیگر به‌طور استعاری و مجازی واحد خوانده می‌شوند. «واحد» مبنای قرآنی محکمی دارد، اما «بالحق» بودن نیز ریشه در قرآن دارد که پیش از این درباره حق بحث کردیم.

واحد حقیقی هیچ‌یک از معقولات نیست. ماده، جنس، نوع، شخص، فصل، عرض عام، نفس و عقل و حرکت و... نیست. واحد نسبت به دیگری هم نیست، بلکه واحد مطلق است. کثرت نمی‌پذیرد و مرکب و کثیر نیست و حدود بر آن حمل نمی‌شود و بسیط‌ترین چیزی است که برای آن است. واحد حقیقی نه هیولی دارد و نه دارای صورت و کمیت و کیفیت و نسبت و عرض‌های دیگر است و نه متحرک است و جنس و فصل هم ندارد. او وحدت محض است؛ یعنی چیزی جز وحدت نیست و هر واحد جز او متکثر است. (کندی، ۱۹۷۸: ۱۰۴)

کندی بیشتر در مسئله صفات خدا و «آموزه توحید» تحت تأثیر اندیشه معتزلی است، چون معتزله «اهل توحید و عدل» لقب گرفته‌اند و توحید، بخش ناگسستنی سنت قرآنی است. در این مطلب کندی بیانی برای توصیف ناپذیری خدا به کار می‌برد که شبیه بیان جهنم بن صفوان معتزلی است. (نتون، ۱۳۹۷: ۹۱-۹۰) نظریه نفی صفات یا تأویل عقلی آن در دیدگاه «جهنم» ریشه دارد که بعدها از نظریه‌های محوری معتزله شد. در اندیشه جهنمیه باید متون دینی حاکی از صفاتی که لازمه تجسیم و تشبیه است، تأویل گردد، مانند رؤیت خدا. در واقع تلاش او برای تنزیه خدا از همه آن صفاتی بود که او را با مخلوقات و آفریدگان همانند می‌کرد. او در دفاع از توحید، منکر این بود که کسی غیر از خدا بتواند فاعل و خالق فعلی در معنای حقیقی کلمه باشد. (صابری، ۱۳۸۸: ۷۱-۷۰)

وی در رساله «الی علی بن جهنم فی وحدانیه الله و تناهی جرم العالم» می‌گوید:



بنابراین او کثیر نیست؛ بلکه واحد غیرکثیر است. او را ستایش سزاست و بسی برتر از کیفیاتی است که ملحدان به او نسبت می‌دهند. او به خلقتش شباهت ندارد؛ زیرا کثرت در همه خلقت هست، اما مطلقاً در او نیست؛ زیرا او مبدع (آفریننده) است و آنها مبدع و آفریده.» (کندی، ۱۹۷۸: ۱۶۴)

از نظر کندی، وحدت واقعی خدا مانع هرگونه صفت الهی جداگانه است، از این جهت او معتزلی می‌اندیشد. واحد حقیقی همان واحد بالذاتی است که شبیه مخلوقاتش نیست و به هیچ وجه کثرت نمی‌پذیرد و به هیچ نوع تقسیم نمی‌شود نه از جهت ذات و نه از جهت غیر آن. نه زمان است و نه مکان. نه حامل و نه محمول است. کل و جزء و جوهر و عرض نیز نیست. او تنها وجودی است که به‌طور کامل نامتغیر است. (کندی، ۱۹۷۸: ۱۰۴)

اولین علت وحدت در امور وحدت‌یافته همان واحد حقیقی است که وحدت را از غیر ذات خود اعطا نمی‌کند؛ زیرا ممکن نیست چیزهایی که به یکدیگر چیزی اعطا می‌کنند نامتناهی و بی‌آغاز باشند. پس علت وحدت در اموری که وحدت یافته‌اند همان واحد حقیقی اول است و هرچه پذیرای وحدت باشد معلول است. پس هر واحدی، جز واحد حقیقی، واحد مجازی است. واحد حقیقی وحدت همان هویتش است. (کندی، ۱۹۷۸: ۱۰۵؛ همو، ۱۳۸۷: ۵۸)

خدا از حیث وجود کثیر نمی‌شود. معلول کثیر است و به‌طور مطلق واحد نیست و به‌وسیله امر واحد، مطلق است. او اصلاً کثیر نیست و وحدت او هیچ چیزی جز وجود نیست. (همان)

به‌نظر محققان، جوهر اندیشه کندی را آموزه‌ای قرآنی یعنی «وحدت تام خداوند» تشکیل می‌دهد. کندی پس از بیان توصیفی سلبی واحد می‌گوید: «براین اساس [واحد حقیقی] وحدت محض و محض است؛ یعنی چیزی جز وحدت نیست، درحالی‌که هر چیز دیگری غیر او متکثر است.» خدا از هیچ موجود دیگری وحدت کسب نمی‌کند، بلکه علت هر وحدت است. (نتون، ۱۳۹۷: ۸۰)

در خط فکری نظریه نوافلاطونی، مخلوقات، وجود بسیط را از واحد بسیط دریافت می‌کنند که مبدأ وجود یا وجود محض است. در این معنا وقتی گفته می‌شود خداوند چیزی را خلق می‌کند؛ یعنی آن چیز را موجود می‌سازد. کندی در بیان اینکه همه اشیاء با وحدت و کثرت مشخص شده‌اند، می‌گوید باید علتی برای این اتحاد وحدت و کثرت وجود داشته باشد، علتی که خودش ذلتاً واحد است. در بخش چهارم، کندی نشان می‌دهد که این علت «واحد حقیقی» یا «ذلتاً



«واحد» است که موضوع هیچ مقوله‌ای نیست؛ زیرا اینها همه بر کثرت دلالت دارند. در نتیجه نظر می‌رسد خدا «واحد حقیقی» کاملاً متعالی است و به معنای دقیق هیچ چیزی نمی‌توان درباره او گفت. (Adamson, 2003: p. 49)

«واحد» افلوطین در انادها و اثولوجیا بیان‌گر امر متعال است که فوق همه چیز می‌باشد. سخن متداول درباره انادها این است که «واحد فراتر از وجود است» و در اندیشه نمی‌گنجد و بیان نشدنی است و به نام «واحد» خوانده می‌شود؛ واحدی که عدد نیست و واحدی (=یکی) در برابر دیگری و واحدی از کثیر نیست، بلکه واحدی است که به‌عنوان «یک» هم در اندیشه نمی‌گنجد؛ زیرا اندیشیدن یک بلافاصله اندیشیدن دویی و کثرت را به دنبال دارد. (یاسپرس، ۱۳۶۳: ۱۵)

واحد نوافلاطونی امری فراتر از وجود است. ابتدا باید نسبت واحد با وجود در دیدگاه کندی را دریابیم تا ریشه بحث واحد را در فلسفه او بفهمیم. در دیدگاه کندی واحد برای خدا قابل تبدیل به وجود است. او «هویت» را با وحدت یکی دانسته و «هویت» و «انیت» برای کندی به معنای «وجود» است. او معتقد است هویت برای خدا به‌عنوان علت، به‌عنوان خالق و نیز به‌عنوان واحد، عین ذات اوست، اما مخلوقات و موجودات در مقابل، وحدت و هویت را از او دریافت می‌کنند.

از منظر کندی، هویت جز به وحدتی که در آن است، نیست و وحدت یافتن همان هویت یافتن است. پس قوام همه چیز به وحدت است که اگر از آن جدا شود به محض جدایی به حال نخست بازمی‌گردد و نابود می‌شود. بنابراین واحد حقیقی همان اول آفریننده و نگاه‌دارنده آفریده خویش است و همه چیز به او جهت حفظ و بقا نیاز دارند و گرنه نابود خواهند شد. (کندی، ۱۳۸۷: ۵۹)

واحد بودن برای کندی تلفیقی از نگاه سلبی افلوطینی و معتزلی و آموزه قرآنی است. کندی متأثر از نگاه افلوطینی واحد را به‌نحو سلبی تبیین می‌کند و با نفی ترکیب و تقسیم‌پذیری حتی به نفی سخن گفتن از واحد نیز می‌رسد، اما درباره نسبت وجود و واحد میان نوافلاطونین و کندی تفاوت است؛ زیرا بر حسب رویکرد افلوطینی واحد برتر از وجود و فراتر از وجود است، در حالی که هیچ عبارت و بیانی از کندی وجود ندارد که واحد را برتر از وجود بداند. وی واحد را فوق همه مفاهیم مانند جنس و فصل و مقولات می‌داند، اما واحد را با هویت یکی دانسته و واحد و هویت،



ویژگی علت نخستین که آفریننده و خالق است، می‌باشد و هرآنچه غیر از او، هویتش و وحدتش را از او می‌گیرد. در واقع کندی متأثر از رویکرد اسلامی معتزلی و نیز قرآن است، چون واحد بودن آن را با مبدع بودن و خالق بودن پیوند می‌زند. کندی پس از بحث از حدود عالم، به بحث محدث عالم و وحدانیت او می‌پردازد. اثبات محدث همراه با اثبات وحدانیت اوست و بحث از وحدانیت خدا برای منزله کردن او از شباهت به مخلوقات است.

۶. خالق بودن

کندی «خالق» را به هویت بخشی ربط داده است و «هویت» نیز به «وجود»، «وجودبخشی» و «واحد بودن» ارتباط می‌یابد. چنان‌که در تبیین مفهوم «ازلی» نیز دیدیم، هرآنچه ازلی نباشد، آفریده و مخلوق است، چون هویت یافتن آن از خود و به ذات نیست، بلکه ناشی از علتی است و با هویت یافتن، آفریده و خلق می‌شود و واحد حقیقی، علت هویت یابی اشیاء است. خالق و علت، هویت را از خود دارد و آنچه هویت بدان داده می‌شود، مخلوق است. پس علت آفرینش همان واحد حقیقی نخست است، علتی که مبدأ حرکت از اوست؛ یعنی محرک است، فاعل می‌باشد. بنابراین چون واحد حقیقی، نخست علت مبدأ حرکت هویت یافتن اشیاء است، پس او خالق و آفریننده تمامی اموری است که دارای هویت می‌شوند. (کندی، ۱۳۸۷: ۵۹-۵۸) مفهوم «خالق» بیان‌گر آن است که ماسوای خالق فی نفسه دلیل وجود خویش را در بر ندارد؛ در واقع مفهوم «خلقت» بیانگر شکاف میان خالق و مخلوق است.

کندی در براهینی خالق بودن خداوند را ثابت می‌کند و خدا برای او «خالق» است.

۱. تاهی جرم عالم نشان از حادث بودن آن دارد، چون یک جرم متناهی حرکت دارد و ازلی نیست و از یک دوره‌ای خلق شده و زمانی به پایان می‌رسد، پس حادث است و حادث به محدثی نیاز دارد که آن را از عدم پدید آورده که آن خداست. (کندی، ۱۹۷۸: ۱۵۵؛ همو، ۱۳۸۷: ۹۹) کندی در این متن از واژه «محدث» و «حدوث» و نیز «ابداع» استفاده می‌کند. مُحدث، اصطلاحی کلامی است و خدا «مُحدث» و «وجودبخش» است و امور حادث را از عدم پدید می‌آورد.

۲. برهان دوم نیز در ادامه برهان نخست است. محدث یا واحد است یا کثیر. «کثرت محدثان به دلیل ترکیبی است که در ذوات آنهاست، زیرا بیلید در یک امر واحد که آنها را در بر می‌گیرد، مشترک باشند و اینکه همه آنها فاعل هستند، همان‌طور که ناگزیر به وسیله فصولی که مخصص آنهاست، مختلف می‌شوند، پس همه آنها مرکب از آن چیزی هستند که



آنها را خاص می‌کند (فصل) و آنچه که نسبت به آنها عام است (جنس) (یعنی همه آنها مرکب از فصل و جنس هستند) و غیر آنها را هم در بر می‌گیرد. این اقتضای حدوث همه آنهاست؛ زیرا به ترکیب‌کننده‌ای احتیاج دارند که آنها را با هم ترکیب کند و همین دلیل، «خدا» را از شباهت به مخلوقات منزه می‌کند. (کندی، ۱۹۷۸: ۱۵۵) در این متن نیز خدا «محدث» خوانده می‌شود و نقش محدث در این متن، ترکیب‌کنندگی است که غیر از نقش وجودبخشی است.

کندی در ادامه تحلیلش از تناهی جرم و یگانگی خدا به مقایسه مختصری میان خالق و مخلوق می‌پردازد و می‌گوید خالق شبیه مخلوق نیست، مخلوق کثیر است و کثرت در خدا راهی ندارد، او خالق و پدیدآورنده و مخلوق، پدیدآمده است، او همیشگی و تغییرناپذیر و مخلوق، زمانی و تغییرپذیر است. بنابراین کندی واحد حقیقی را با خدای خالق یکی می‌داند و او را به عنوان «واحد حقیقی»، بخشنده، مبدأ، قادر و حامی و پشتیبان که بزرگ و متعالی و ورای صفات می‌داند. خدا جهان را - با وحدت و وجود بخشیدن به آن - ایجاد می‌کند. این دال بر این است که همیشه وجود دارد. (Adamson, Pormann, 2015: pp. 3-4)

کندی معتقد است خدا تنها محدث جهان است و او آن را از هیچ پدید می‌آورد به این معنا که هیچ چیز دیگری قبل از خلقت خدا وجود نداشت. این دلیل بر این عقیده است که کندی نظرش با یونانیان متفاوت است. (Aboud, 2006: pp. 50) خدا خالق است و اشیاء را می‌سازد و با ساخت آنها واحد است. با این همه وجود و واحد در اشیاء مخلوق کاملاً یکی نیست. در واقع کندی معتقد است تنها در خدا وحدت و وجود یکی است و او «واحد ذاتی» است. واحد حقیقی «اشیاء را از طریق وجودش به وجود می‌آورد». این بیان‌گر این همانی وجود و یگانگی در خداوند است و کندی می‌گوید خدا از طریق این وجود یا یگانگی، خلق می‌کند. برعکس در اشیاء مخلوق، وحدت از وجود متمایز است. در اشیاء مخلوق، وحدت یک شرط ضروری برای وجود است به طوری که اگر وحدتش از دست برود، آن چیز از بودن دست می‌کشد. (Adamson, 2007: p. 57)

کندی در بحث خالقیت از اصطلاح کلامی «محدث» با تبیین فلسفی استفاده می‌کند، درعین اینکه خدا را علت نخستین و فاعل نخستین دانسته، معتقد است علیّت و فاعلیّت او وجودبخش هستند، بنابراین علیّت او و فاعلیّتش صرف به حرکت درآوردن امور متحرک نیست، بلکه وجود بخشیدن و از نیستی به هستی درآوردن است.



نتیجه‌گیری

۱. کندی کلامی‌ترین فیلسوف مسلمان است. این ادعا از جهات مختلف قابل بررسی است که در متن نیز تبیین شد. وی فلسفه را دانشی بشری دانسته و آن را با رسالت پیامبران مطابقت داده که این رویکرد او، آشتی و هماهنگی دین و فلسفه و به نوعی فلسفی کردن «دین» است. او فلسفه را برترین صناعت انسان دانسته و در تبیین مباحث الهیاتی کمتر از عبارات دینی و قرآنی بهره گرفته است. «حق»، اصطلاحی قرآنی است. کندی حق را نیز به عنوان اسمی برای خدا وارد فلسفه می‌کند که در حوزه وجودی و معرفتی و نظری و عملی معنای اعم دارد و در بحث از خدا می‌توان آن را دینی نیز تلقی نموده و برگرفته از رویکرد اسلامی و قرآنی دانست.

۲. جایگاه خدا در فلسفه کندی تا حدی است که تبیین مسائل مابعدالطبیعی آن نیز با بحث الهیاتی و مباحث مربوط به خداوند گره می‌خورد. بحث علّت، بحث قوه و فعل و بهره‌گیری از این دو مفهوم برای فاعلیت خدا و نیز بحث از «هویت» و پیوند دادن آن با وحدت و خالقیت خداوند، همگی گویای آن است که کندی خدا را محور فلسفه خود قرار داده است و همه مفاهیم و اصطلاحاتی مانند «حق» و «انیت»، «علّت» و «فاعل نخستین» و حتی بحث وحدانیت و خلقت در فلسفه او درهم تنیده و مرتبط هستند.

۳. کندی در عین اینکه در بحث علل چهارگانه و قوه و فعل از ارسطو اثر پذیرفته، در بحث واحد نیز از رویکرد نوافلاطونی و آموزه قرآنی و «جهمیه» تأثیر گرفته است. نگاه سلبی وی به واحد متعالی که با سلب هرگونه کثرت و ترکیب و تقسیمی از خدا همراه است، او را هم به افلوپین و هم به دیدگاه «جهمیه-معتزله» نزدیک می‌کند. در بیان «تنزیه» خدا و شباهت نداشتن او به مخلوقات و در بحث «وحدانیت» و «بحث از محدث» نیز اثرپذیری او از رویکرد «جهمیه» آشکار است. اما تفاوت صریح او با افلوپین و نگاه نوافلاطونی این است که وی واحد و وجود را یکی می‌داند و جایگاهی برابر برای وجود و واحد قائل است؛ از نظر کندی وجود و واحد در خداوند یکی است، در حالی که در دیدگاه نوافلاطونی، واحد، برتر از وجود است. بنابراین کندی در بحث از مفهوم خدا فیلسوفی چندسیماست، به نحوی که می‌توان رگه‌های ارسطو، افلوپین و معتزله و قرآن را در او یافت.

۴. نگاه کندی به مسئله خالقیت خدا، رویکردی فلسفی- کلامی است؛ از یکسو خلقت را وجود بخشیدن به امری از نیستی می‌داند؛ وجود بخشیدنی که همان هویت دادن به آنان است و خدا را علّت وجود دانسته که هویتش از آن خود او بوده و هویت دیگران همه از اوست. از سوی دیگر در عباراتی از «محدث» سخن می‌گوید و نقش «محدث» را در حد ترکیب‌کنندگی توصیف می‌کند.



منابع و مأخذ

۱. ارسطو (۱۳۹۰)، متافیزیک، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: طرح نو.
۲. افلاطون، (۱۳۸۰)، دوره آثار افلاطون، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران: خوارزمی.
۳. حبیبی، محسن (۱۳۹۴)، «بررسی معانی حق در فلسفه ابن سینا»، جاویدان خرد، شماره ۲۷، صص ۲۹-۵۰.
۴. صابری، حسین (۱۳۸۸)، تاریخ فرق اسلامی ۱؛ فرقه‌های نخستین، مکتب اعتزال، مکتب کلامی اهل سنت، خوارج، چاپ ۵، تهران: سمت.
۵. عباسی حسین آبادی، حسن (۱۳۹۷)، «مفهوم خدا در اثولوجیا با تأثیرپذیری از اندیشه ارسطو»، اندیشه دینی، دانشگاه شیراز، دوره ۱۸، شماره ۴، صص ۱۱۹-۱۳۶.
۶. فارابی، ابونصر (۱۹۷۰)، الحروف، مقدمه و تحقیق محسن مهدی، لبنان-بیروت: دارالمشرق.
۷. کاکایی، مستانه، عباسی حسین آبادی، حسن، (۱۳۹۷) «بررسی جایگاه انرژی و انتلیخیا در اندیشه ارسطو»، تأملات فلسفی، سال هشتم، شماره ۲۰، صص ۱۴۵-۱۷۰.
۸. عباسی حسین آبادی، حسن، کاکایی، مستانه (۱۳۹۴)، «بررسی تطبیقی معانی وجود از دیدگاه ابن سینا و توماس آکوئینی»، پژوهش‌های هستی‌شناختی، سال چهارم، شماره ۷، صص ۸۳-۱۰۳.
۹. کندی، یعقوب بن اسحاق (۱۹۷۸)، رسائل الکندی الفلسفیه، محقق ابوریده، محمد عبدالهادی، قاهره-مصر: دار الفکر العربی.
۱۰. _____، (۱۳۸۷)، مجموعه رسائل کندی، ترجمه سید محمود یوسف ثانی، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۱. منتظری، حسینعلی (۱۳۹۴)، شرح منظومه، جلد ۱، تهران: سرایی.
۱۲. تتون، یان ریچارد (۱۳۹۷)، خدای متعال مطالعاتی درباره ساختار و نشانه‌شناسی فلسفه، کلام و جهان‌شناسی اسلامی، ترجمه سیده لیلا اصغری، تهران: حکمت.
۱۳. نصر، سید حسین، اولیور لیمن (۱۳۸۹)، تاریخ فلسفه اسلامی، جلد ۱، تهران: حکمت.
۱۴. یاسپرس، کارل، (۱۳۹۳) فلوطین، ترجمه محسن حسن لطفی، تهران: خوارزمی.
15. Abboud, Tony (2006), *Al-Kindi The Father of Arab Philosophy*, New York: Rosen Central.
16. Adamson, Peter (2002), "Before Essence and Existence: al-Kindi's Conception of Being", *Journal of the History of Philosophy*, Volume 40, Number 3, pp. 297-312.



سال پنجم، شماره نهم، بهار و تابستان ۱۳۹۹

17. Adamson, Peter, Promann, Peter E. (2015), *the philosophical works of al-Kindi*, Oxford: Oxford University Press.
18. Adamson, Peter (2007), *Great Medieval Thinkers; Al-Kindi*, Oxford: Oxford University Press.
19. _____, (2003), "Al-Kindi and the Mutazila: Divine Attributes, Creation and Freedom", *Arabic Sciences and Philosophy*, Cambridge University Press, vol. 13, pp. 45-77 .
20. Aquinas, Thomas (1952), *Summa Theologia*, Daniel j.sullivan part 1, by Encyclopedia Britannica, Inc, New york, London, Toronto.
21. Gracia, Jorge j. e, Noone, Timothy b. (2002), *A Companion to Philosophy in the Middle Ages*, Blackwell Publishing.
22. Ivry, Alfred L. (1974), *Al-Kindi's Metaphysics, A Translation of Yaquub ibn Ishaq al-Kindi's Treatise "On First Philosophy"*, Introduction and Commentary, New York: State University of New York Press.
23. McGinnis, Jon; Reisman, David C. (2007), *Classical Arabic Philosophy*, Hackett Publishing Company Inc, Indianapolis/Cambridge.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی



پروہشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی